

سوسیال دمکراسی در برابر یک آزمایش تاریخی (۲)

آزمایش تاریخی کدامست و مسیحای جدید کیست؟ سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی در ایالات متحده آمریکا ... در انگلستان ... آلمان ... سوئد ... ژاپن ... استرالیا ... ویتنام - وجوه مشترک دیگر گونیهای اوضاع بین المللی و تحولات سوسیال دموکراسی - نقاط ضعف سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم عملی نتیجه .

آزمایش تاریخی کدامست و مسیحای جدید کیست ؟

مسیحای جدید خود سوسیالیسم عملی است و نیز خود اوست که سوسیال دموکراسی را در برابر آزمایشی که بود و نبود سوسیال دموکراسی را تعیین خواهد کرد ، قرار داده است

« - آیاموفقیت های عملی سوسیالیسم ، خاک زیر پای سوسیال دموکراسی راست کرده است؟ »

این استعلام پارادوکسال وجه مشترک اظهارات اخیر رهبران سوسیال دموکراسی در اروپا میباشد . و اما اگر بحث در پیرامون آسیا و آفریقا و خصوصاً آمریکا را نیز براروپا بیفزائیم ، مسئله بغرنج تر خواهد گشت . زیرا اگر به تنهایی محیط منحصر بفرد ایالات متحده را در نظر بگیریم باین نتیجه خواهیم رسید که در آمریکا بطور ناآگاه سوسیالیسم عملی هست و لی سوسیال دمکراسی نیست ... در خصوصی بعضی از کشورهای اروپا هم شاید عکس این مطلب صادق باشد : یعنی سوسیال دموکراسی هست ولی سوسیالیسم عملی نیست .

آیا میان سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی مغایرتی هست؟ آیا سوسیال دمکراسی و سوسیالیسم دو جزء از یک کل نیستند؟ آیا در سوئد سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم در یک کل واحد جمع نشده اند! آیا...

برای پاسخگویی بایاهای فوق باید گفت که تغییرات عصراتم و قرن بیست نسبت بقرن ۱۹ چنان شگرف و غیرقابل تجسم میباشد که سوسیالیسم عملی عصراتم از سوسیال دموکراسی که هنوز اثرات قرن ۱۹ را از خود نزدوده است در اکثر کشورها فاصله گرفته است و آزمایش تاریخی که سوسیال دموکراسی در برابر آن قرار گرفته است مبتنی بر از میان برداشتن همین فاصله است باضافه درک علمی روح عصر و بدست گرفتن رهبری ملل در راه آینده .

اکنون به بینم مسئله مطروحه در ممالک مختلف چگونه مطرح است ؟ بحث ما محدود بکشورهای خواهد بود که ماخذ و منابع موجود اطلاعات لازمه را برای بررسی در اختیار ما میگذارند . اینها عبارتند از انگلستان ، آلمان و سوئد از اروپا . ژاپن و ویتنام از آسیا ، استرلیا از خاور دور و ایالات متحده از قاره آمریکا

سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم عملی در ایالات متحده آمریکا
 بدو علت بحث را از آمریکا آغاز میکنیم اول اینکه اوضاع آمریکا از هر حیث منحصر بفرد و قابل ملاحظه است ، دیگر اینکه اخیراً از طرف یکی از سوسیالیستهای ارمنی مقیم آمریکا ، تحلیلی جالب درباره « سوسیالیسم و کاپیتالیسم مدرن » که حاوی چند پیشنهاد جدید نیز بود ، منتشر شد که امکان بحث در خصوص سوسیالیسم عملی و سوسیال دموکراسی در آمریکا را تا اندازه ای بدست میداد .

همانطوریکه اشاره رفت ، در آمریکا سوسیالیسم (عملی) هست ولی سوسیال دموکراسی بمعنی رایج اروپائی وجود خارجی ندارد . باید دید سوسیالیسم امریکائی چگونه است و چرا سوسیال دموکراسی در آنجا وجود ندارد و اگر دارد چرا وجود او محسوس نیست ؟

در باره اینکه چگونه قسمتی از خواستها و برنامه های سوسیالیسم عملی در آمریکا عملاً تحقق یافته و توده های وسیع مردم را در ثروت و مالکیت کشور شریک و سهیم نموده و سطح زندگانی آنان را بالا برده است رو بن دار بینیان یعنی همان سوسیالیست ارمنی (۱) در سلسله مقالات خود چنین مینویسد :

« ... سه عامل اساسی کاپیتالیسم را در آمریکا گردگون ساخته . عامل نخستین : کورپوراسیون های آمریکا میباشد کورپوراسیون عبارت از تشکیلاتی است که بر اساس مالکیت خصوصی بنا شده است ، و اما سرمایه آنها توده های مردم

(۱) رو بن دار بینیان وزیر دادگستری ارمنستان مستقل در سال ۱۹۲۰ و عضو حزب سوسیالیست داشناکسوتیون میباشد که پس از سقوط ارمنستان مستقل بدست کمونیسم بین المللی ، بایران مهاجرت و از ایران با آمریکا عزیمت نمود و در شهر بستن سکونت گزید و مدیریت ارگانهای پنجگانه داشناکسوتیون را در آن شهر بعهده دارد که بدو زبان ارمنی و انگلیسی منتشر و در تمام دنیا پخش میگردد . بعلاوه رو بن دار بینیان یکی از کارشناسان امور شوروی محسوب میگردد و وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا در مسائل شوروی همواره از دار بینیان نظر میخواهد و در همین سلسله مقالات هم که ما از آن نقل قول میکنیم ، دار بینیان پس از تحلیل جوانب مختلف جامعه شوروی و نشان دادن ماهیت غیر سوسیالیستی اجتماع شوروی و همچنین جمود مارکسیسم می پردازد به تحولات جدید عالم سوسیالیسم و ارتباط آن با محیط اجتماعی آمریکا ، دار بینیان بعنوان عضو حزبی که از سال ۱۹۰۷ تا امروز جزو تشکیلات انترناسیونال سوسیالیسم بوده و هم اکنون نیز از نزدیک با انترناسیونال دوم همکاری میکند ، نمیتوانست در برابر تحولات عظیمی که در عالم سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی در حال تکوین و ←

فراهم میکنند یعنی مردم با خریداری سهام در مالکیت و همچنین سود و زیان آن موسسه شریک میگردند و اما امتیاز بزرگ این موسسات آنست که مردم فقط در حدود سهام خود در مسئولیت اینگونه موسسات شریک میباشند، یعنی مسئولیت آنها محدود میباشد و بهیچوجه دارائی و ثروت شخصی آنان در خطر نیست

همین امتیاز بزرگ توده های وسیع مردم را بطرف این موسسات جلب میکند. مردم آمریکا یک قسمت از درآمد خود را از اینراه کسب میکنند و در مواقع زیان یا ورشکستگی اموال و دارائی شخصی مردم در مخاطره نیست بلکه سهام آنها ممکن است از میان برود بنا بر این جای تعجب نیست که در آمریکا همه موسسات اقتصادی و تولیدی بر اساس کورپوراسیون بنا نهاده شده است و انجام این کار بسیار سهل بوده زیرا برای تشکیل یک کورپوراسیون سه نفر کافی است... تعداد کورپوراسیونهای از نوع: بسته یا «خانوادگی» در آمریکای امروز به چندین صد هزار میرسد ولی سهام آنها در بورسها ثبت نیست و از اینرو تابع نوسانات بازار و داد و ستد آزاد هم نمیباشد و اما نقش و نیروی کورپوراسیونهای بزرگ در آمریکا بسیار عظیم میباشد و عده موسسات به ۷۵۰ میرسد که در بورسها نیز ثبت میباشند. بقرار اطلاع بورس نیویورک، سهام کورپوراسیونهای بزرگ متعلق به ۱۲/۵ میلیون نفر از اهالی آمریکا میباشد بعلاوه غیر از این عده ۵۰ میلیون نفر از اهالی آمریکای یک قسمت از درآمد خود را از سهام کورپوراسیونها بدست میآورند. کورپوراسیون تلگراف و تلفن آمریکا در تحت مالکیت بیش از یک میلیون نفر آمریکائی میباشد. بطوریکه ملاحظه میشود در آمریکا که پیشرفته ترین کشور سرمایه داری محسوب میشود، سرمایه فعال در دست یکعده معدود متمرکز نیست بلکه متعلق به دهها میلیون مردم کشور میباشد. در حالیکه بنابه پیش بینی مارکس میبایست عکس این قضیه بوجود آید. (آلیک شماره ۶۵۵۵ مورخ ۳۸/۱۲/۴ از سلسله مقالات سوسیالیسم و کاپیتالیسم مدرن بقلم: روبن دارینیان)

با اکتفا بنقل قول کوتاه بالا باید گفت که آنچه از سلسله مقالات دارینیان برمیآید اینست که بتدریج قسمتی از ایده آلهای سوسیالیسم در آمریکا عملی شده و میشود اما راهی که باین نقطه منتهی گشته است آن نیست که مارکسیسم برای حصول سوسیالیسم پیش بینی و پیشنهاد میکرد و سوسیال دموکراسی تا این اواخر آنراه را می پیمود. در اینجا دو مسئله بیش از هر چیز جلب توجه میکند. نخست ارتقاء زیاد سطح زندگی عموم و مشارکت همگان در مالکیت و ثروت کشور بر پایه های اقتصاد مخلوط و دیگر بقدرت رسیدن طبقات جدید. ایندو مسئله در عین حالیکه نقطه های مقابل پیش بینی های مارکسیسم میباشد، شامل همان هدفهایی هم هست که در حال حاضر سوسیالیسم

→ شکل گیری است بی اعتنا و ساکت باشد. و تحلیل دارینیان این مزیت را هم برهم کیشان اروپائی دارد که او در حدود چهل سال در آمریکا سکونت داشته و در شرایط آمریکا کاملاً وارد میباشد و آنچه را که میگوید و یا پیشنهاد مینماید، میتواند چکیده نظریات سوسیالیستی ارمنی و غیر ارمنی آمریکا شمرد.

عملی در تعقیب آنست. بعبارت دیگر آنچیزیکه سوسیال دموکراسی تازه میخواهد با تغییر شکل و ماهیت در اروپا و جاهای دیگر عملی کند در ایالات متحده بطور ناآگاه و بدون وجود حزب و جنبشی بنام سوسیال دموکراسی عملی شده است.

دو موردیکه در بالا مذکور افتاد، از لحاظ تاریخی و اجتماعی علت و معلول یکدیگر بوده و ناشی از یک جریان عمومی و جهانی میباشد که هم اکنون در همه کشورهای جاری است. پیدایش طبقات جدید و ایجاد سیستمهای اقتصادی و اجتماعی خاص زاده منافع بخصوص همان طبقات جدید و تزلزل در ارکان طبقات قدیم (پروله تاریا و بورژوازی) اساسی ترین انگیزههای جریانات جدید میباشد. این پدیدههای نوین در ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۱۰ بعد بصورت بارزی ظاهر شده و تاکنون بدون وقفه همچنان پیشروی کرده اند: «در آنسال (۱۹۱۰) برای اولین و آخرین بار در تاریخ آمریکا تعداد افرادی که در رشته صنعت و ساختمان کار میکردند به ۵۷/۹ درصد رسید ولی از آن بعد جریان تاریخی مسیر قبلی خود را که از قرن ۱۹ می پیمود تغییر داد و روز بروز بحساب طبقات پروله تر و دهقان، صفوف طبقات متوسط را فشرده تر کرد. یعنی بعبارت دیگر جریان تاریخی که تا آنوقت از مشاغل اول بثنای بود، بسوی مشاغل ثالث متمایل گشت و آخر الامر بجائی رسید که اکنون پروله تاریا اصیل و محکوم آمریکا فقط ۲۵ درصد از ملت آمریکا را تشکیل میدهد (یک اقلیت که به تنهایی قادر بانجام هیچ کار بزرگی نیست چون در ورای دموکراتیسم کنونی، اکثریت شرط اول و آخر هر اقدام بزرگ و عمومی است) و دهقانان ۱۷ درصد، طبقات متوسط محکوم (بازرگانان و پیشه وران جزء اصناف و رابطن ده و شهر و غیره) ۲۷ درصد و بوروکراتیسم مدرن حاکم (کارمندان «اداره کننده» تولید و توزیع دولتی و «یقه سفیدان» همه بنگاهها و موسسات خصوصی و غیره) ۲۰ درصد از ملت (یعنی - بامتوسطین محکوم یکجا ۴۷ درصد ملت آمریکا امروز را تشکیل میدهند) و بورژوازی و ته مانده های انگل صفت پروله تاریا (لومپن پروله تاریا) و غیره ۱۱ درصد. چنین برمی آید که اگر نهضت سوسیالیسم در آمریکا امروز و خصوصاً فردای نزدیک بخواهد به پیروی از اصول مارکسیسم و سوسیالیسم علمی پیش برود بعبارت ساده تر اگر سوسیالیسم آمریکائی بدون در نظر گرفتن طبقات متوسط آمریکا (۴۷ تا ۵۰ درصد از ملت آمریکا بعلاوه دهقانان «مرتجع و محافظه کار» یعنی جمعاً ۶۵ تا ۶۷ درصد) بخواهد باتکاء پرولتاریا و مبارزه انقلابی و آشتی ناپذیر آن بر علیه بورژوازی - یکی از دو طبقه «اصلی» اجتماع - سوسیالیسم علمی بسازد مانند اینست که بخواهد در ایتالیای امروز بیکباره امپراطوری عظیم و باستانی روم را احیاء کند ...»

«همواره عدم تطابق تئوریه با واقعیات نوین منجر بکنار گذاشتن تئوریهها میگردد مارکسیسم و سوسیالیسم علمی دیگر برای شرایط نوین ممالک متمدن امروزی کهنه شده اند. (سوسیالیسم علمی و اقتصاد مخلوط صفحه ۹-۱۰)

طبقات جدید و بزرگی که بطریق مذکور در بالا در آمریکا پدید آمدند، طبعاً

دارای منافع، طراز تفکر، عقاید خواستها و هدفهای خاص بودند. خصوصیات اینان با خواستها و عقاید سوسیالیسم علمی ملهم از مارکسیسم و سوسیال دموکراسی که همه چیز را بوسیله پروله تار یا مجسم / مینمود (و بعضی تا حالا هم همینطور مجسم میکنند) جور در نمی آمد و این مابینت باندازه ای بود که عقاید مارکسیستی سوسیال دموکراسی با امروز زمان - بمثابة سدی در برابر جریان پیشرو جامعه تلقی میشد. بنابراین انتخاب یکی از آندو: جریان پیشرو واقعی یا تئوریهای مارکسیستی سوسیالیسم علمی ضروری و اجباری بود. در چنین شرایط کنار گذاردن تئوریهای مارکسیستی سوسیال دموکراسی و بی اعتنائی نسبت بسوسیالیسم علمی، عجیب و غیر قابل توجیه نبود. بهر حال اگر چه سوسیال دموکراسی و عقاید مارکسیستی روز بروز در آمریکا کنار زده میشد - تا آنجا که نفوذ احزاب سوسیالیست آمریکا در حال حاضر از چهار دیواری دفترهای چند اطاقه تجاوز نمیکند - از طرف دیگر جریان پیشروی بسوی ارتقاء هرچه بیشتر سطح زندگی تملک همگانی ثروت کشور و بالاخره آزادی و دموکراسی و برابری در سطح بالا هم چنان ادامه داشت گذشته از طبقات متوسط جدید که ذاتاً پرولتر نبودند و روی این اصل ایدئولوژی پروله تار یا هم نمیتوانست آنانرا مجذوب خود سازد، طبقه کارگر آمریکا نیز بدو علت اساسی از ایدئولوژی پروله تار یا سوسیالیسم علمی دوری می جست و می جوید. اول بدین سبب که دیگر کارگر آمریکائی بمعنی اخص اصطلاح مارکسیستی پروله تر نبود و نیست، زیرا وی در مالکیت کارخانه ای که کار میکند و یا کورپوراسیونهای «باز» و «بسته» شریک و سهیم میباشد عبارت دیگر او «بی همه چیز» نیست، ثانیاً کارگر آمریکائی مایل نیست کارگر بماند. وی همواره در آرزوی مالک شدن است و این امر زائیده تمایل حاکم بر عصر ماست یعنی تکامل از مشاغل ثانی به ثالث. بنابراین چه عموم طبقات و چه شرایط عینی آمریکا ایجاب میکنند تا مارکسیسم و سوسیالیسم علمی کنار گذاشته شود و در عوض راه مطمئن تر سوسیالیسم علمی برگزیده گردد. یعنی راه و روشی که قبل از هر چیز ملی و سپس انسانی و بین المللی است. متکی با کثرت بسیار بزرگ ملت یعنی شامل طبقات کارگر، دهقان، متوسطین و قشرهایی از طبقات دیگر است. طرفدار مبارزه طبقاتی بمعنی مارکسیستی نیست. خصومتی با مالکیت خصوصی و بورژوازی ندارد. بادین و مذاهب مخالف نیست طرفدار دولتی کردن یا ملی کردن همه چیز نیست. طرفدار سیستم مخلوط اقتصادی میباشد خواستار تشکیلاتی وسیع و همگانی است متشکل از عناصر کلیه طبقات با سیستم عدم تمرکز قدرتهاست و بالاخره همه این موارد و موارد دیگر را توأم با آزادی و دموکراسی و فدرالیسم عمیق و همه جانبه میخواهد و در راه تحقق آن میکوشد.

چنین است سیمای کلی سوسیالیسم علمی که در آمریکای امروز بطور نا آگاه موجود میباشد. حال اگر سوسیال دموکراسی بخواهد باروشها و عقاید و تجسمات کلاسیک مارکسیستی در اروپا و جاهای دیگر بکار خود ادامه دهد، در آینده قابل پیش بینی درست مثل احزاب سوسیالیست آمریکا باشکال خواهد توانست حکومت خود را در دیر خانه های چند اطاقه حفظ نماید... لیکن سوسیال دموکراسی با تحولات و اقدامات «عجیب» خود

نشان میدهد که در مرحله درک روح زمان میباشد و تلاش میکند تا خود را بامقتضیات جدید زمان و مکان عصراتم منطبق سازد و از قافله دور نماند. اگر اودر اینراه موفق شود در آزمایش بزرگ تاریخی پیروز خواهد بود و پی در پی شکست نخواهد خورد، در غیر اینصورت باید موضع های خود را تخلیه نماید. اینجاست که نظریات دارینیان ها کسب اهمیت میکند. زیرا این سوسیالیستها باسالها زندگی در شرایط پیشرفته آمریکا بخوبی واقفند که سوسیال دموکراسی احتیاج حیاتی بیک تجدید نظر و تجدید ساختمان اساسی دارد. آنان همچنین تحت تاثیر محیط آمریکا، پیشنهادهایی که جالبترین آنها تغییر نام سوسیالیسم میباشد، ارائه میدهند.

صرفنظر از اظهار نظرها و پیشنهادهای بعضی از سوسیالیستهای آمریکا و اروپا و ارزش نسبی آنان، مطالعه عمیق اوضاع و احوال آمریکا از دیدگاه سوسیالیسم عملی جالب و آموزنده میباشد...

... در انگلستان

حزب کارگر در سه انتخابات عمومی پشت سر هم شکست خورده و علل این شکستها را نباید و نمیتوان باخوبی و بدی هوا در روز انتخابات، راک اندرول دوست داشتن جوانان و عواملی از این قبیل توجیه و تعبیر کرد، بلکه بزعم خانم باربارا کاس دارای علل اساسی اجتماعی و اقتصادی میباشد. کنفرانس سالانه حزب کارگر بعد از انتخابات اخیر در تاریخ ۲۸-۲۹ نوامبر ۱۹۵۹ در بلاک پول منعقد شد و طبعاً کلیه مباحثات در پیرامون انتخابات و نتایج حاصله بودا کنون نسخه ای از بروشور حاوی نطق های بوان، گیت اسکل و خانم باربارا کاس در اختیار ماست و باتگاء بروشور مذکور مطالب زیر را برشته تحریر میاوریم.

گیت اسکل در نطق خود و برای پاسخگویی به بوان و همکارانش از حقایق جدیدی بحث میکند که بازگو نمودن آنها ممکن است بمقیاس بزرگی مسئله مورد نظر را روشن کند و اینک گفته های گیت اسکل:

« چه چیز باعث بروز این وضع گردیده؟ من عقیده دارم که علت این امر تغییرات قابل ملاحظه اقتصادی و اجتماعی عصر حاضر میباشد قبل از همه اوضاع کار و کارگر را در نظر بگیریم. امروز تعداد کارگران معادن کمتر وعده مهندسین بیشتر است از کارگران مزارع کاسته شده و بر کارکنان فروشگاهها و مغازهها اضافه گردیده است تعداد اعضای کارگر شبکه های راه آهن کم شده وعده کارکنان تجسّسات بالا رفته است. درهمه جا کپه های ترازو بضرر مشاغل سنگین جسمانی و بنفع مشاغل آزاد و دفتری و نسبتاً سبک و پردرآمد تغییر حالت داده است. این امر یکی از نتایج بارز پیشرفت تکنولوژی میباشد. این امر همچنین میرساند که در آینده جریان حاضر شدت بیشتری خواهد یافت زیرا تکنولوژی با سرعت بیشتری روبه پیشرفت است و این وضع بهیچوجه قابل قیاس با اوضاع حا کم برقرن ۱۹ نیست. ثانیاً در حال حاضر مانند سابق بیکاری وجود ندارد، حتی ترس زائیده آن نیز زایل گشته است. درست است که ما بازم بیکاری داریم ولی این بیکاری نسبت بسابق بسیار ناچیز است. اکنون تعداد بیکاران در بحرانیترین مواقع از ۲ درصد تجاوز نمیکند

در صورتیکه در بین سالهای ۳۹-۱۹۳۲ همواره حداقل ۱۰ درصد بیکار داشتیم و حالا گذشته از اینکه بحرانهای متعدد سابق تکرار نمیشوند، سطح زندگی عمومی مردم انگلستان بسیار بالا رفته است. طبیعتاً در چنین شرایطی میبایست پاندول سیاست نیز مسیر خود را عوض کرده باشد... (نطق‌های اصلی کنفرانس بلاک پول متن انگلیس ص ۶) چنین است وضع موجود در کشوری که یک قرن پیش «کارخانه جهانی» نامیده میشد و موطن پروله‌تاریا و سوسیالیسم علمی و مارکسیسم محسوب میگشت ولی امروز کاملاً تغییر قیافه داده است و جالب تر اینکه این تغییرات سوسیال دموکراسی همانست که بود و یا خیلی کم عوض شده است. اگر سوسیال دموکراسی نتواند خود را با اوضاع موجود منطبق سازد، شکست‌های وی در انتخابات عمومی همچنان ادامه یافته و منجر به از میان رفتن خودوی خواهد شد...

• در آلمان

- دوری از مارکسیسم... جنبش تجدید نظر طلبی سوسیال دموکراسی آلمان با این شعار وارد میدان شد و مورد تأیید و تصویب کلیه مراجع عالی و رسمی حزب سوسیال دموکرات آلمان غربی گردید.

مطبوعات دنیا در اطراف تحولات «مهیج» سوسیال دموکراسی آلمان غربی بحثهای زیاد کرده‌اند و حالا مسئله بیشتر صورت ژورنالیستی بخود گرفته است، از اینرو نیازی بارائه جزئیات نیست.

اصل موضوع اینست که جنبشی که از چند سال باینطرف در داخل سوسیال دموکراسی آغاز شده بود چون با روح زمان همگام بود، توفیق یافت و رهبری جریانات را بدست گرفت. در این خصوص ما دو سال پیش مینوشتیم:

«حزب سوسیال دموکرات آلمان غربی بر رهبری اریش اولنهاور دوبار در انتخابات عمومی شکست خورد ولی رهبران محلی هامبورگ روش دیگری در پیش گرفتند و پیروزی بسیار بزرگی بر علیه حزب آدنائز بدست آوردند. یکی از رهبران هامبورگ ما کس براورد معتقد است که: سوسیال دموکراتها در هامبورگ این عقیده دکماتیک را که آنها صرفاً حزب پروله‌ترها هستند کنار گذاشته‌اند... مهمترین کارما اینست که عملاً حزب اکثریت بزرگ مردم باشیم و از تمام طبقات اجتماعی تشکیل یافته و از منهدیدرا باشکال نوین در خود مجسم سازیم... این گفته او همچنین اقدامات علمی و ثمر بخش رهبران سوسیال دموکراسی هامبورگ نشان دهنده اینست که سوسیالیستهای آلمان غربی هم کم کم راه احزاب سوسیالیست سوئد و انگلستان را در پیش میگیرند... (سوسیالیسم علمی و اقتصاد مخلوط ص ۸۸-۸۹) دو سال از پیش بینی مانمگذرد که حزب سوسیال دموکرات آلمان غربی رسماً مارکسیسم و روشهای سوسیالیسم علمی ملهم از مارکسیسم را کنار میگذارد و راه مطمئن سوسیالیسم علمی را در پیش میگیرد و جنجال بزرگی که در اطراف این تغییر روش سوسیال دموکراسی برپا شد بجا بود...

با اقدامات اخیر حزب سوسیال دموکرات آلمان غربی آمادگی خود را برای

اندیشه و هنر ————— ۷۱۰
مقابله با آزمایش بزرگ تاریخی اعلام نمود و در انتخابات عمومی آینده نتایج این تغییرات
بظهور خواهد رسید ...

... در سوئد

در سوئد موطن سوسیالیسم علمی در عصر اتم، جنبش تجدید نظر طلبی و نظایر
آن بچشم نمیخورد و احتیاجی هم بآن نیست. زیرا مدتهاست که در سوئد کلیه این تغییرات
و تحولات کنونی احزاب سوسیال دموکرات اروپا بصورت ترادیسو نهائی در زندگانی
اجتماعی عمل میشود. حکومت مداوم چندین دهسال حزب سوسیال دموکرات سوئد،
این امکانرا بآنان داده است که با بکار بستن تئوریهای مارکسیستی سوسیالیسم علمی،
نتایج غیر سوسیالیستی آن تئوریها روشن و نتیجتاً مارکسیسم و فرعیات آن کنار گذارده
شود یا در موزه ها نگاهداری شوند و راه و روش تازه ای که منطبق با مقتضیات زمان و
عصر اتم میباشد اتخاذ گردد. بدین سبب برخلاف دیگر کشورها در سوئد میان سوسیالیسم
و سوسیال دموکراسی هیچگونه فاصله و شکافی نیست و آنها کل واحدی هستند که بدون
یکی وجود دیگری را نمیتوان مجسم کرد، در حالیکه در کشورهای دیگر سوسیال
دموکراسی و سوسیالیسم عملی از هم فاصله دارند و خلائی آنها را از همدیگر
جدا میسازد.

... در ژاپن

گرچه ژاپن يك کشور آسیائی است معذلك از قاعده کلی مذکور مستثنی نمی
باشد سوسیال دموکراسی ژاپن نیز بر همان طریق بوده و هست که همکاران او در دیگر
کشورها آنرا پیموده اند: انشعاب، اتحاد مجدد، امیدها، مبارزه ها و آخر الامر شکست و
... و حالا همه کس سؤال میکنند: علت چیست؟

ارگان بین الملل سوسیالیست شکست سوسیال دموکراسی ژاپن را در انتخابات عمومی
اخیر غیر منتظره میدانند ولی علل شکست را تحلیل نمیکند اما نشریه مستقلی که در خود
ژاپن منتشر میگردد بنام Japan Quarterly در شماره ۳ مورخ ژوئیه - سپتامبر ۱۹۵۹
سعی دارد تا اوضاع و احوال ژاپن را تشریح و سپس علل شکست سوسیال دموکراسی
ژاپن را تحت عنوان: «بن بست سوسیالیست» توضیح دهد. در باره اوضاع عمومی ژاپن
نشریه مذکور مینویسد:

اکثریت ملت ژاپن ازدولت گیشی و حزب وی ناراضی هستند و در اینمورد تنها
حزبیکه میتواند جانشین حزب لیبرال دموکرات گردد، حزب سوسیالیست میباشد در حال
حاضر در باره اینکه چرا سوسیالیستها موفق نمیشوند بحثهای زیادی میشود ... هیچگونه
قزائنی در دست نیست که در آینده نزدیک سوسیالیستها خواهند توانست زمام امور را در
دست گیرند سوسیالیستها مورد اطمینان مردم نیستند مردم به لیبرالها اعتماد بیشتری دارند
سپس در باره عدم ثبات حیات سیاسی ژاپن ادامه میدهد:

مسئله عجیب تر اینکه مردم ژاپن با وجود ناراضی و بی اعتمادی که بدولت گیشی
دارند، بآن رأی میدهند و حاضر نیستند سوسیالیستها را روی کار بیاورند مثلاً بنا بآمار

ماخوذه امسال از طرف آساهی شیمبون ۳۲-۳۴ درصد مردم واقعاً از حزب لیبرال دموکرات پشتیبانی میکنند در صورتیکه قبلاً این پشتیبانی ۴۲ درصد بود. در مقابل این جریان تمایل برای تغییر دولت از ۱۷ درصد به ۳۰ درصد و بالاخره به ۴۲ درصد رسیده است این آمار نشانه تضادها و تقاطع ضعف حیات سیاسی ژاپن میباشد.

بنظر این نشریه علل عدم توفیق سوسیالیستها در ژاپن نکات زیر بوده است؟

۱- جناح چپ حزب سوسیالیست هنوز هم نظریات انقلابی ملهم از مارکسیسم را حفظ میکند و این موضوع سبب استفاده مردم و نقطه ضعف مورد حمله لیبرال دموکراتها بوده و هست.

۲- مرامنامه حزب سوسیالیست که در ۱۹۲۷ تنظیم شده مارکسیستی بوده و حزب سوسیالیست را منحصرأ مربوط بیک طبقه یعنی پرولدتاریا میداند و خود را همیشه یک حزب طبقاتی معرفی میکند و بهیچوجه حاضر نیست بیک حزب ملی تبدیل گردد. در صورتیکه مردم ژاپن مایلند حزب سوسیالیست را بعنوان یک حزب ملی به بیند تازمام امور را بدست وی بشپارند.

۳- مقدم شمردن منافع حزب و طبقه کارگر بمصالح ملت و میهن نیز مورد انتقاد مردم ژاپن میباشد.

۴- یکی دیگر از عوامل مهم شکست سوسیالیستها عدم پشتیبانی طبقه متوسط بزرگ ژاپن از سوسیالیستها میباشد.

۵- عامل پولی و مادی نیز بنوبت یکی از عوامل شکست میباشد. زیرا لیبرال دموکراتها مبالغ هنگفتی در انتخابات خرج میکنند. مثلاً لیبرالها در سال ۱۹۵۸ در حدود ۴ میلیون دلار خرج کردند در حالیکه سوسیالیستها فقط ۰/۷ میلیون دلار. لیبرالها این مبالغ را از صاحبان صنایع و خود صنایع بدست میآوردند. حال اینکه سوسیالیستها از اتحادیه های کار... بنظر میآید که همینقدر برای روشن کردن اوضاع عمومی ژاپن و علل شکست سوسیال دموکراسی در ژاپن کافی باشد.

... در استرالیا

حزب کارگر استرالیا ظاهراً یک حزب سوسیالیست میباشد ولی شباهتی با حزب دیگر سوسیالیست ندارد (اطلاعات بین المللی سوسیالیست شماره ۶ فوریه ۱۹۶۰) جمله بالا بطور کلی ماهیت حزب سوسیالیست استرالیا را بیان میکند ولی نشریه عصر جدید چاپ بریسیان مورخ ۳ دسامبر ۱۹۵۹ جزئیاتی را که برای تجسم بهتر حزب مزبور لازمست بدست میدهد.

حزب سوسیالیست استرالیا از دو جناح و دو طرز تفکر که نماینده دسته ها و طبقات خاص اجتماعی میباشد تشکیل میگردد در داخل حزب کسانی هستند که سوسیالیست نیستند ولی اکثریت با کسانی است که مایلند از اصول فایده یابی پیروی کنند.

حزب سوسیالیست استرالیا بهیچوجه با کلیسای مسیحی یا مذاهب دیگر مخالفت و مبارزه ندارد بعلاوه برخلاف اصرار مخالفین حزب سوسیالیست هرگز، حتی در نخستین

روز های تصویب مرامنامه خود نیز سوسیالیزه یا ناسیونالیزه کردن همه چیز را خواستار نشده است برعکس این حزب همواره در رشته‌هایی که مالکیت خصوصی در پیشرفت اجتماع کمک نموده از آن پشتیبانی و حمایت کرده است. سوسیالیستها فقط در رشته‌هایی خواستار ناسیونالیزاسیون بوده اند که ممکن است پایه‌های ملی آن برای عموم بیشتر سودمند واقع شود.

«سوسیالیسم استرالیا مانند کمونیسم منکر حقوق فردی و مالکیت شخصی نیست برعکس افراد بنا به مرامنامه حزب سوسیالیست استرالیا در شرایط سوسیالیستی بهتر و بیشتر میتوانند رشد و ترقی کنند تا در سیستم کاپتالیستی بطوریکه مشاهده میشود استرالیای خاور دور هم از لحاظ سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی وضعی متفاوت از دیگران ندارد و بدین جهت نیازی به توضیحات بیشتر نیست.

... در ویتنام

«در برابر ایندوخطر یعنی کاپتالیسم و کمونیسم و همچنین بی کفایتی سوسیالیسم اروپائی، کلیه احزاب سوسیالیست حقیقی آسیا با علم به نقش تاریخی خود مصمم هستند تا سوسیالیسم دموکراتیک را منطبق با بهترین سنن مشرق ایجاد نمایند. آنها نه باندیوید-و آلیسم و لیبرالیسم اقتصادی غرب معتقدند و نه اعمال خود را بر اصول مارکسیستی بنا کرده اند.» از نظر تقسیمات طبقاتی در ویتنام حاضر، سوسیالیستها توجه مخصوص بمنافع دهقانان خرده پا و متوسط، کارگران، بازرگانان کوچک و خرده بوژروازی شهری که سطح زندگی آنها باید ارتقاء داده شود خواهد کرد. تکامل نسبتاً بطنی صنایع ویتنام تقسیمات طبقاتی را هر چه بیشتر التقاطی میکند و بالتجبه در کارا کتر سوسیالیسم ویتنام مؤثر واقع میشود. حزب سوسیالیست ویتنام حاضر است از احزاب ملی و دولت فعلی پشتیبانی و با آنها همکاری نزدیک برای دفاع از منابع ملت داشته باشد.»

«در خاتمه علم بطور اعم و علم اقتصاد بطور اخص، هنوز باید پیشرفت بیشتری بکند. کمونیستها باتکاء به تئوری که در اواسط قرن ۱۹ بوجود آمده است خود را بوضوح در يك وضع ضد علمی قرار میدهند...» (از مصوبات کنگره عمومی چهارم حزب سوسیالیست ویتنام - سپتامبر ۱۵۹۸)

وجوه مشترك و دگرگونیهای اوضاع بین المللی و تحولات سوسیال دموکراسی

مقدمتاً باید گفت که در نظر بعضی از سوسیالیستهای آسیا و خصوصاً خاور میانه بحث از تغییرات و تحولات کیفی که در سوسیال دموکراسی اروپائی و محیطهای اجتماعی آنان در حال تکوین میباشد، خاص اروپا بوده و در قاره‌های دیگر، از جمله آسیا و آفریقا جنبه تئوریک دارد اما در سطور بالا ملاحظه شد که سوسیال دموکراسی آسیا و قاره‌های دیگر نیز تحت تأثیر شرایط تغییر یافته جوامع مختلف آن قاره‌ها، بشدت ضرورت تجدید نظر و تجدید ساختمان را در داخل محیطهای حزبی خود احساس و بدان عمل میکنند و بطوریکه اشاره رفت علت این امر آنست که در محیطهای ملی کشورهای آسیائی و آفریقائی

نیز تغییرات کیفی بوقوع پیوسته و همین تغییرات هستند که خواستار انطباق نیروهای پیشرو با شرایط موجود میباشند. و اگر سوسیال دموکراسی - یا صحیح تر عناصر و احزاب سوسیالیست آسیا و آفریقا و قاره های دیگر - خود را با مقتضیات جدید منطبق نسازد، در آزمایش بزرگ تاریخی موفق نخواهد گشت و اجباراً باید جای خود را بدیگران بسپارد. اینک کلیه تغییرات و تحولات مولود نهضت تجدید نظر طلبی سوسیالیستی رادر کشورهای مختلف دنیا میتوان در چند مورد زیر جمع و خلاصه کرد:

- ۱ - دوری از مارکسیسم.
- ۲ - اتخاذ سیاست روشن ملی.
- ۳ - توسعه قلمرو طبقاتی و متشکل کردن اکثر طبقات ملت در احزاب سوسیالیست بصورت هتروژن.
- ۴ - دخول اومانیزم (انسان دوستی) در سوسیالیسم و تغییر شکل مبارزه طبقاتی.
- ۵ - تغییر کیفی تشکیلات احزاب سوسیالیست و اشاعه سیستم عدم تمرکز قدرتها.
- ۶ - تغییر سیاست اقتصادی و اتخاذ روش اقتصاد مخلوط بجای اقتصاد ناسیونالیزه یا دولتی.

۷ - فعالیتها و همکاریهای عمیق و همه جانبه سوسیالیستها با کلیه عناصر و طبقات در کشورهای مختلف بعنوان مهندسین جامعه.

۸ - اتخاذ سیاست انعطاف ناپذیر ملی در محیط بین المللی و تشدید عدم هم آهنگی موجود در سیاست جهانی سوسیالیسم.

از موارد مذکوره بالا بجز آخری، همه ناشی از مقتضیات جدید عصر ماست و در عین حال نشان دهنده کوششهای با ارزش سوسیالیستها در منطبق ساختن فعالیتهای خود با روح زمان میباشد و اما فقدان سیاست هماهنگ و موثر جهانی سوسیالیسم، به خودی خود یک مسئله مهم و در عین حال یک نقطه ضعف بزرگ میباشد و باید مطالعه بیشتری در خصوص آن بعمل آورد.

درست است که در عالم سوسیالیسم تغییرات بزرگی روی داده است ولی تا کنون شکل و ماهیت جدید سوسیالیسم عملی بدرجه تکامل لازم خود نرسیده و ثبات اساسی بدست نیاورده است چنانچه هم اکنون مباحثات بسیار جالبی در این زمینه جاری است. مثلاً یکی از مسائلی که در حال حاضر روی آن زیاد بحث میشود آنست که، آیا سوسیالیسم عملی اصولاً احتیاج باید تئولوژی دارد یا خیر؟

در ۸ و ۹ ژانویه ۱۹۶۰ در شهر او ترخت با ابتکار موسسه تفحصات دکتر ویاردنی بکیمان که از موسسات مربوط به حزب کارگر هلند میباشد، کنفرانسی منعقد شد که در آن عده زیادی از ایدئولوگها و تئوریسینهای سوسیالیست جهان شرکت داشتند. ولی این عده نمایندگان رسمی احزاب خود نبودند، کنفرانس هم از طرف احزاب دعوت نشده بود بلکه بیشتر جنبه شخصی و انفرادی داشت و برای تبادل نظر در پیرامون مسائل ایدئولوژیک روز تشکیل یافته بود.

هدف کنفرانس روشن کردن این موضوع بود که آیا سوسیالیسم احتیاج بیک ایدئولوژی دارد یا خیر؟ عده‌ای موافق و عده‌ای مخالف بودند. مخالفین انتقادات خود را از جمود مارکسیسم آغاز میکردند و بالاخره باین نتیجه میرسیدند که سوسیالیسم در عصر حاضر احتیاج بهیچ ایدئولوژی ندارد. موافقین هم گرچه هیچیک از مارکسیسم طرفداری نمیکردند، معیناً عقیده داشتند که بدون ایدئولوژی سوسیالیسم مبدل بیک جریان اپورتونیستی گشته و بالاخره از مسیر اصلی خود منحرف خواهد گشت...

البته این کنفرانس و کنفرانسها و مباحثات مشابه اگر چه از لحاظ خط مشی رسمی احزاب سوسیالیست مؤثر نبودند و نیستند ولی معرف عدم تکامل اشکال و افکار جدید و در عین حال نقاط ضعف سوسیالیسم عملی میباشد برای روشن شدن موضوع الزاماً باید توضیح داد که پس از کنار گذاردن فکر ناسیونالیزاسیون (البته نه مطلقاً) این سؤال پیش آمده است که: آیا سوسیالیسم چه میگوید و چه میخواهد؟ زیرا فکر برنامه ملی کردن اقتصاد کشورها و مبارزه برای آن برای یکعده بزرگ از سوسیالیستهای مارکسیست و خصوصاً توده‌های بیطرف مردم، بصورت هدف و ایدال سوسیالیسم جلوه گر شده بود و مخالفین هم آگاهانه این تجسم غلط را تأیید و تأکید میکردند و میکنند، در نتیجه وسیله‌ها بصورت هدف نهائی قلمداد میشد. و حالا که سوسیالیسم عملی آن وسیله‌ها را کنار گذارده است، مردم و حتی خود سوسیالیستها سؤال میکنند: پس سوسیالیسم هدفش چیست؟ آیا سوسیالیسم مرام و ایدئولوژی و جهانی بینی دارد؟ آیا اصلاً احتیاجی بایدئولوژی هست یا خیر؟

در اینمورد نیز نظریات سوسیالیستها متفاوت است. عده‌ای پاسخ منفی و عده‌ای جواب مثبت میدهند و این خود میرساند که هنوز سوسیالیسم عملی کاملاً تجدید ساختمان نشده و به تکامل لازم نرسیده است. روی همین اصل ثبات لازم را چه نزد پیروان و طرفداران خود و چه مخصوصاً نزد رای دهنندگان بدست نیاورده مضافاً بر اینکه اطمینان مردم راهم از دست داده است. و یکی از علل شکست های پی در پی سوسیالیستها در اکثر کشورها، همین عدم اعتماد مردم بسوسیالیسم میباشد.

موردی دیگر: سوسیالیستهای عملی دوست دارند خودشانرا مهندسین اجتماع بنامند نام جدید و دنیا پسندی است. ولی اینکار بیک نقص بزرگ دارد. بدین معنی که سوسیالیستهای عملی با کنار گذاردن روشها و اصول کلاسیک مارکسیستی و بدون تدوین اصول و هدفهای روشن و استوار جدید، نتیجتاً بدون برنامه‌های عمومی مهم از ایدئولوژی مدرن سوسیالیستی بعنوان مهندسین وارد اجتماع میگرددند و مشغول کار میشوند. بعد از مدتی مشاهده میشود که عوض اینکه آن مهندسین خود رهبری جامعه را بعهده گرفته و بسوی هدفهای تعیین شده هدایت کنند، در جریانات موجود حل (آسیمیله) شده و دنباله روجریانات حاکم گشته‌اند. گرچه ممکن است این مهندسین بطور انفرادی و شخصی بمقام و ثروت رسیده

باشند و اما نهضت سوسیالیسم عملی و همچنین جامعه بطور کلی ضرر کرده است. این نیز يك نقطه ضعف دیگر سوسیالیسم عملی میباشد.

سوسیالیسم عملی سیاست واحد و هم آهنك و موثر جهانی ندارد و چه ضررهای بزرگی که از این راه متوجه سوسیالیسم و بشریت میگردد. در قسمت اول همین نوشته بكمك آمار نشان داده شد که سوسیالیستها از لحاظ کمیت نیروی بسیار بزرگی را در دنیای امروز تشکیل میدهند ولی این نیروی بزرگ در سیاست جهانی و زنده ای نیست، روی آن حساب نمیشود و بطور کلی چه برای خود نهضت سوسیالیسم و چه بخاطر رفع بحرانهای جهانی منشاء اثری نمیباشد. آیا سوسیالیستها و سوسیالیسم میتوانند نقش و رسالت تاریخی خود را انجام دهند؟ پاسخ این سؤال بشرطی مثبت خواهد بود که نخست سوسیالیستها و سوسیالیسم در درون خود وضع فکری، روانی و تشکیلاتی خود را استوار سازند تا امکان اخذ يك تصمیم قاطع و عمومی در زمینه سیاست واحد و موثر جهانی فراهم گردد. در حال حاضر اغلب از تشکیل يك بلوك جدید سوم، چهارم پنجم - بحث میشود و اغلب هم از طرف خود سوسیالیستها رد میشود. انترناسیونال سوسیالیستهای موجود هم متأسفانه از لحاظ جهانی و زنده ای نیست و کاری از پیش نمی برد. پیشنهاد تشکیل يك انترناسیونال - بین الملل - جدید هم بعقل روشنی رده شده است. پس چه میتوان کرد؟ هنوز جنبش های تجدید نظر طلبی بمراحل نهائی تکامل خود نرسیده اند و در نیمه های راه تکامل، افزودن يك مشکل دیگر بر مشکلات موجود کار را دشوارتر خواهد کرد. زمانیکه مسائل موجود در دستور روز بنوبت حل شد، آنوقت خود بخود نوبت اتخاذ يك سیاست واحد و موثر جهانی پیش خواهد آمد و راه حل مناسبی با شرایط زمانی و مکانی همان زمان پیدا خواهد شد. بنابراین در حال حاضر بحث و خصوصاً پیش گوئی در این مورد، نادرست و فاقد ارزش عملی میباشد.

نتیجه :

سوسیالیسم عملی و سوسیال دموکراسی در حال حاضر يك دوران انتقالی را طی میکنند. همه چیز در جریان تغییر و تحول قرار گرفته. ولی هنوز شکل و محتوی قطعی و نهائی این تغییرات ظاهر و معین نشده است. روی این اصل انعکاسات فکری و روانی این تغییرات تکامل نیافته در ضمیر سوسیالیستها و غیر سوسیالیستها، ناقص و نارسا و در بعضی موارد متضاد هم خواهد بود و هست. پس کوشش همگان اینست که هر چه زودتر دوران انتقالی سپری شود و سوسیالیسم و سوسیالیستها در راه انجام رسالت بزرگ تاریخی خود گام بردارند.

رسالت سوسیالیسم عملی و سوسیالیستها از جمیع نقطه نظرها مهم و پر مسئولیت میباشد. سوسیالیسم عملی خود را مالک آینده میداند، از اینرو اگر عجز کمونیسم و کنسرواتیسم در رو بردن با واقعیات تراژیک عصر ماقابل توجیه باشد، ناتوانی روشهای سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم عملی غیر قابل توجیه است. باید دید علت این ناتوانی

چیست و آنرا بر طرف نمود. خوشبختانه سوسیالیستها مدتی است که باین حقیقت واقف شده اند و در اینراه کوششهای ارزنده ای میکنند. فقط لازمست بر سرعت و وسعت این کوششها افزود تا دیر نشود.

مابدون خوش بینی بی اساس و با در نظر گرفتن مقتضیات و ممکنات غیر موجود و همچنین مساعی و محاسن و حتی نقاط ضعف سوسیالیسم عملی و سوسیال دموکراسی اطمینان داریم که سوسیال دموکراسی خواهد توانست از آزمایش بزرگ تاریخی روسفید بیرون آید و رسالت بزرگ خود را در برابر انسانهای رنجور حال و آینده انجام دهد.

هر ایر خالاتیان

آمریکای جان ف. کندی

سناتور جان ف. کندی عضو ۴۳ ساله حزب دمکرات امریکا نامزد ریاست جمهوری است. کندی کاتولیک است. زنی فرانسوی دارد و از گروه روشنفکران هاروارد میباشد که مسائل اجتماعی را باروشن بینی بررسی میکنند. کندی مبارزه انتخاباتی خود را با همین واقع بینی آغاز نمود. او آینده خوش ایالات متحده را که جمهوریخواهان پیش بینی میکنند مورد تردید قرار میدهد: «حقیقت اینست که هر شب هفده میلیون امریکائی گرسنه میخوابند، پانزده میلیون خانواده دیگر از یک مسکن متوسط محرومند، و چهار میلیون کارگر هم بیکارند.»

ظاهراً باید امریکای جان کندی، با امریکای حزب جمهوریخواه تفاوت داشته باشد و همین اختلاف است که آدم را به پشت عینک سناتور کندی میکشاند.

حادثه هواپیمای یو ۲ نیز موجب اختلاف نظر دیگری بین دو حزب شد زیرا سناتور کندی روش دولت جمهوریخواه را در این مورد انتقاد نمود: ولی آیا اختلاف عقیده یا سلیقه دو حزب در سیاست خارجی هم انعکاسی پیدا میکند. آیا این اختلاف دید پس از انتخابات منتفی نمیشود؟